

ادموند میرزاخانیان

مهندسین مشاور سنجش امکان طرح (ساط)

جایگزینی عادات با اندیشه، منافع فردی با منافع جمع، دنباله‌روی به جای بدعت، تجربه به جای شناخت، گذشته به جای آینده در تمامی عرصه‌های فعالیت و تعامل اجتماعی و اقتصادی جامعه ما (بحث از وجود یا عدم وجود آن در جای دیگر نداریم) طی سالیان متمادی وجود داشته و دارد.

این کشور، آزمایشگاه روش‌ها و مکان پیاده‌سازی مدل‌هایی است که از شناخت، عمل و بازخورد عمل ناشی نبوده و عاملی خارجی و برون‌زا آن را برانگیخته است.

سالیان متمادی روش‌های گوناگون و استدلال‌های مختلف را وسیله‌ای برای عمل داخلی کرده‌ایم و هرگز نخواستیم که گرایش به مد و آوازه‌گری را به عنوان تبعات کار نگریسته و تلاش را روی شناخت وضعیت، توجه به محیط و تنظیم برنامه بگذاریم. ساده بگوییم، این کشور به رغم ورود و حضور علم و فناوری و سابقه تاریخ‌ساز آن، هرگز روش‌ها، کنش‌ها و واکنش‌ها سامانه‌ای قابل دفاع نیافت.

همه می‌دانند و در این دوران پیش قراولان اندیشه شهادت اعتراف به این امر را یافته‌اند که داشتن علم و سابقه و تجربه برای حرکت سازنده آینده کافی نیست، زیرا علم مجموعه تاریخ استدلال و تجربه را بیان می‌کند ولی روش، شناخت و «عامل دیگری» در این میان نقش‌آفرین است.

قبل از ورود به بحث بنیادی مذکور، «عامل دیگر» را باید معرفی کرد.

تاریخ یکصد ساله اخیر کشور نشان می‌دهد که:

- تعدادی وفادارانه و پرنگیزه از گذشته دفاع می‌کنند و در واقع امر، طرفدار روش‌های استدلالی هستند.
- تعدادی از وضع موجود خود دفاع می‌کنند و در واقع به اتکاء تجربه، تحول را پیوسته همراه با بهبود وضع به نفع خود ارزیابی نمی‌کنند.
- تعدادی درصد پیش‌بینی آینده بوده و اصطلاحاً آینده‌نگر هستند. این آینده‌نگری نیز ریشه در خلق آینده مطلوب خودشان است.

این سه دیدگاه، موجب شده است که کشور ما عرصه فعالیت برای بسط دامنه اندیشه خصوصی و فردی شده و سهم رشد و توسعه جامعه فضای لازم را پیدا نکند.

این دیدگاه مانع پدید آمدن نهادهای نمایندگی (جوامع، انجمن‌ها و سندیکاهای پر قدرت و آگاه) شده است و همین امر در بسیاری از موارد فرزندان این مرز و بوم را دچار اشتباهات عجیب، غیرموجه و فاجعه بار کرده است.

چرا «روش»، «شناخت» و «عامل دیگر» سه محور اساسی برون رفت از مشکل است.

عرفاً روش بر این است که از آنچه بوده و آنچه هست، آنچه خواهد بود را پیش‌بینی کند.

متأسفانه این امر ریشه بسیاری از نارسایی‌ها است. اگر آینده بر بستر گذشته و حال شکل می‌گرفت، پیش‌بینی کاری ممکن و نسبتاً دقیق می‌بود و حال آنکه به رغم وجود اطلاعات کلی و داده‌های وسیع‌تر از حال و گذشته، اغلب پیش‌بینی‌ها غلط از کار درمی‌آید. عاملی که پیش‌بینی را دچار مشکل کرده، مداخله تمایل فرد و ریشه و نقطه شروع کار است.

اگر عامل دیگر را «آینده‌سازی» معرفی کنیم آنگاه برنامه‌های اجرایی نه اینکه صرفاً ریشه در گذشته و حال داشته باشد، بلکه ریشه در این واقعیت خواهد داشت که ما در صدد ایجاد چه چیزی، چه چطور و به چه روش هستیم. آینده‌سازی در کشوری که استعدادهای توسعه و پتانسیل رشد خود را کاملاً مجهز نکرده، احتمالاً همان وضع موجود کشورهای پیشرفته است.

شناخت وسیله‌ای برای پیش‌بینی نیست و این عادت نگرشی را باید با شهامت کنار زد. شناخت مفهوم سکویی را دارد که باید مراقب بود تکرار آن را به جای آینده‌سازی به ما تحویل ندهند. یعنی در عمل مانع این باشیم که اسنادی به نام برنامه تهیه شود و عمر، توش و توان مهندسين مشاور و پیمانکاران صرف ایجاد چیزی شود که تکرار وضع موجود است.

اگر باید آینده مناسب را تعریف کرد، مفهوم ملموس آن تعریف شکاف بین وضع موجود و وضعیت مناسب است و رسیدن به وضعیت مناسب مستلزم در اختیار داشتن ابزار، تجهیزات، اطلاعات، انسان، مدیریت و سازمان است.

گاهی تا به آنجا پیش می‌رویم که بدون توجه به سهم دولت در اقتصاد کشور و از سر بی‌توجهی به مکانیزم و سازوکار اقتصاد فکر می‌کنیم که حذف موانع، موجب حرکت آزادانه نیروهای تولیدی می‌شود.

سالیان متمادی است که افراد تلاش برای اندیشیدن، شناختن و تعریف آینده‌ای که باید ساخته شود را کنار گذاشته‌اند. بگذارید که از تکرار خسته‌کننده آنچه تاکنون صدها بار گفته شده و نتیجه‌ای حاصل نشده اجتناب کنیم و ریشه‌های مشکل را قوی‌تر بشناسیم.

متن حاضر نوعاً مقدمه‌ای برای بررسی بحران بر فعالیت‌های مهندسی مشاور و پیمانکاران است و می‌دانیم که انتخاب مضمون گاه در تضاد با مبانی استدلالی، شناختی و آینده‌سازی قرار می‌گیرد و این ما هستیم که هر کلمه و هر جمله‌ای را که می‌نویسیم نیرویی گردد تا وضعیت مناسب از طریق آن ساخته شود. مهم‌ترین نکات قابل بررسی و مفاهیمی که موجب تدوین این مقدمه شده به شرح زیر است:

الف) اقتصاد تک محصولی

ب) مدیریت انحصاری دولت و شرکت‌های دولتی

ج) خصوصی‌سازی و مؤسسات اعتباری

د) رقابت

ه) مسائل مالی

و) قانون کار

ز) آموزش

ح) قوانین و مقررات دیگر

مضامین فوق، موضوع تحقیق و تخصص گروه‌های بسیار زیاد کارشناسی بوده و این نوشته مدعی پوشش دادن به بسیاری از مفاهیم پیچیده آن نخواهد بود و صرفاً به برخورد و اظهاری در ارتباط با موضوع می‌پردازد. چالش‌های آینده نسبت به مباحث فوق اگر از ایجاد نهادهای واقعی مشاوره و پیمانکاری، مفهوم بخشیدن به نهادها، حرکت آینده‌ساز و کمک به دولت برای خدمت ملت باشد، می‌تواند ابزار و الزامات اجرایی مناسب را بوجود آورد. تردیدی نیست که نهایتاً بدعت‌هایی که با علم و اصالت انسان و فرهنگ نوین بشری تطبیق داشته باشد زودتر تبدیل به سنت شده و بستری برای بدعت‌های دیگر فراهم می‌کند.

الف) اقتصاد تک محصولی

ذکر اقتصاد تک محصولی در کشور ایران بلافاصله اقتصاد نفت و حاکمیت دولت بر منابع مذکور را به ذهن متبادر می‌کند. بخش اعظم کارشناسان و مدیریت‌های سیاسی کشور پیوسته اتکا به یک محصول و آن هم محصولی پایان‌پذیر و تکرار نشدنی را غلط دانسته و خواهان تنوع‌بخشی به عرصه‌های تولید و خدمات شده‌اند. شگفت آنکه فرهنگ تک محصولی سخت جانی کرده و عملاً بخش خصوصی اقتصاد ایران لب‌های خود را با تمنای بسیار بر سینه شیرهای نفت چسبانده است.

نه می‌توان سوبسیدهای دارویی و غذایی را قطع کرد، نه می‌توان طرح‌های عمرانی را تعطیل نمود، نه می‌توان اشتغال بیکاری را کنار نهاد، نه می‌توان بیمه، درمان، امنیت اجتماعی را نادیده گرفت، نه می‌توان دروازه‌های کشور را بدون

تعرفه‌های اغراق‌آمیز به روی سرمایه و کالای بین‌المللی باز کرد، نه می‌توان امید به رعایت به اصطلاح انصاف و قناعت بازار و شاخه تجارت و حتی تولید دوخت. پیوسته و به اشکال متفاوت کالاها و خدمات گرانتر می‌شود و از منابع درآمدی کاسته شده و زاد و ولد و افزایش جمعیت هم سر آرام گرفتن ندارد.

خاصه خرجی، خرج بی‌جا و بی‌حد، رشد بدنه دولت و قوای سه‌گانه و تلاش برای هر چه نزدیک‌تر شدن به کانون گرم دولت با پول نفت در تناقض آشکار با شعار برون رفت از اقتصاد تک محصولی است.

واقعاً ماجرا چیست؟ آیا این پوست موزی است که زیر پای اندیشه همه گذاشته شده است؟ آیا همه این سروصدا برای آن است که حواس همکاران از نفت به سمتی دیگر متوجه شود تا بهر حال این منبع مصرف شود و چند صباحی دیگر همه زندگی روزمره‌گی کشور طی شود؟ صداقت، ناشی از شناخت است و کیفیت عین صداقت است. این فراز را باید بدین معنی گرفت که در جهانی که طرفداران تنوع، نوعاً جهان واحد را می‌پذیرند و شعار جهانی‌سازی، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، جذب سرمایه‌ها، حذف تعرفه‌ها و تعامل ملل را هم مطرح می‌کنند، چگونه باید زیست؟ تمامی شعارهای اخیر کاملاً صحیح و موجه است ولی با فرهنگ گذشته می‌خواهیم آینده را بسازیم و ریشه تمامی تناقض‌ها نیز در همین امر نهفته است.

طبیعت در نقطه نقطه جهان پتانسیل‌هایی پدید آورده و به ودیعه نهاده است و نمی‌توان تقسیم کار جهانی را فارغ از تقسیم جهانی منابع دانست.

این نگرش به ما می‌گوید که اگر طالب و خواستار تنوع کالایی، تولیدی و خدماتی باشیم باید زمینه‌های رشد و بروز نوعی یا انواعی از مزیت نسبی را پرورش دهیم.

هنوز دیر زمانی نمی‌گذرد که قالی ایران، پوست و سالامبور ایران، منسوجات و صنایع دستی ایران کالاهای اصلی‌ای بود که از ایران به کشورهای دیگر می‌رفت. زمانی جاده‌های مواصلاتی ایران، زمینه‌ساز خدمات حمل و نقل و کسب درآمد بود. هم‌اکنون گفته می‌شود که مس، سنگ‌های تزئینی، روی، آهن، فیروزه و غیره با ارزش افزوده مناسب، پتانسیل‌های طبیعی این مرز و بوم است.

زعفران، گزائنگین، کتیرا، داروهای گیاهی، محصولات دامی و غیره نیز عرصه‌های رشد تولیدات کشاورزی هستند. اگر سیکل و چرخه تولیدات ملی را نگاه کنیم، باید از خودمان بپرسیم چه عاملی موجب تضعیف بازار قالی ایران شد. چه عاملی نفت را حاکم کرد و چه عاملی باعث می‌شود که اکنون نفت دریای خزر حائز اهمیت بسیار شود و چگونه می‌توان منابع موجود را نادیده گرفت و تنوع تولید و خدمات را راهیابی نمود.

حقیقت آن است که هیچ کشوری نیست که پیوسته و روزانه در اقتصاد جهان نقش آفرینی نکند و به این لحاظ است که با وجود امکان ارزش افزوده بسیار زیادی از نفت، ما این محصول را پالایش نشده و به صورت ماده طبیعی و نه حتی ماده خام صادر می‌کنیم.

در جهان متحول فعلی تعاریف پیوسته عوض می‌شود. زمانی سنگ معدنی و نفت خارج شده از چاه، نمایانگر یک قدرت اقتصادی بود و جهان آن را به عنوان ماده اولیه با رغبت می‌خرید. امروز شاهد خرید این کالا با نرخ نازل و با کلی تساهل و چابکدستی بین‌المللی (بازاریابی و تبلیغات) به فروش رسد زیرا موادی چون آهن، مس و مواد تصفیه شده فسیلی، تعریف ماده خام به خود گرفته‌اند و دیگر سنگ‌ها و نفت مستخرج از چاه ماده طبیعی‌ای است که فقط استحصال طبیعی آن با حداقل سود همراه است.

این پدیده یعنی تشدید نیاز به سرمایه بیشتر برای حضور معنی‌دارتر و همراه با ارزش افزوده اضافه‌تر در اقتصاد جهان. پس اگر می‌بینیم که علیرغم لکن‌ها و نوسان‌ها، قیمت نفت پس از حذف تورم و در قیاس آن با محصولات حاصل از مواد طبیعی و مواد اولیه در حال نزول می‌باشد آن را توطئه‌ای نبینیم تا امکان شناخت را از خود سلب نکنیم.

این واقعیت یعنی تعریفی جدید و در سطحی بالاتر در اقتصاد جهانی. اگر این را پذیرفتیم، می‌توانیم دیگر شعار و استدلال اقتصاد تک محصولی را به شعار ارتقاء اقتصاد از صدور و عمل روی مواد طبیعی به اقتصاد تولید مواد اولیه و واسطه تغییر دهیم. این امر آنگاه با نفت هم عملی خواهد بود و به علت تجربه و دانش در عرصه صنعت نفت چه بسا با مشکل کمتری هم این کار مقدور باشد.

مفهوم این اظهار آن نیست که اقتصاد کشور تنوع‌پذیر نباشد بلکه می‌خواهیم یک اشتباه شعاری-سیاسی را حل و فصل کنیم.

ب) مدیریت انحصاری دولت و شرکت‌های دولتی

سال‌های پس از حکومت‌های کوچک‌خان‌خانی قاجار، ایران به سمت ایجاد نهاد دولت مدرن گام برداشت و چون در منطقه‌ای با مسائل بین‌المللی پیچیده‌تر قرار داشت (بگذریم از اینکه اقتصاد جهانی در قرن بیستم پیوسته بحران خلق کرده تا فروش محصولات خود را در جهت شکل‌گیری حکومت با تعریف جدید جاودانه کند) و اگر نه جنگ رسمی لاف‌نگرانی بروز یک جنگ، شکل دولت را به صورت آنچه می‌دانیم درآورده، خدمات اجتماعی و دفاعی، خدمات عمرانی و غیره تماماً باید برنامه‌ریزی می‌شد تا کشور و دولت مفهوم حاکمیت را جا بیاندازند و سال‌های انقلاب نیز دگرگونی مبنی بر نفی تمامی اشکال قبلی دولت در برنامه قرار گرفت که می‌دانیم مفهوم این سخن چیست. هر چند بعدها یک جنگ تمام عیار تحمیلی نیز، حاکمیت را برای کسب آمادگی‌های دیگر تحت فشار قرار داد.

دولت و انحصار بحثی برنامه‌ای است که تجارب موفق و ناموفق در موارد متمرکز، نیمه متمرکز، ارشادی و آزاد آن موجود بوده و هست.

پس از پنجره نگرش به دولت انحصارگر نباید زرادخانه استدلال را بکار انداخت.

مفهومی که مهندسین مشاور و پیمانکاران از آن سخن می‌گویند جهات ملموس‌تری دارد. دو گروه فوق که زاده نظام دولتی مدرن ایران هستند و این دولت مدرن درس‌های تجربه آمریکا و در مواردی اروپا را به شکل مذکور پیاده‌سازی کرده است، نمی‌خواهند که در عرصه طرح‌های عمرانی مداخله‌شان کم شود. هیچ یک اعتقادی ندارند که قدرت اقتصادی فعلی بخش خصوصی بتواند آنها را تغذیه کند. هیچ یک اعتقاد ندارند که حتی با رفع موانع ناشی از ضوابط و مقررات جریان صدور خدمات به یک باره حل می‌شود.

قصه از این قرار است که در دهه‌های اخیر، نوعی مشکل به نام شرکت‌های دولتی و یا نیمه دولتی و یا تحت حمایت دولت بوجود آمده که عملکرد عادی و منطقی این نهادهای بخش خصوصی را مشکل کرده و عملاً عرصه محدود و محدودتر توان مالی دولت، فرصت حیات فنی و اقتصادی بخش خصوصی را از دست آنها می‌رباید.

چه باید بکنیم تا این معضل حل شود. راه‌حل‌های قبلی به لحاظ اخلاقی و فرهنگی، گوش شنوایی پیدا نکرد. عمده‌ترین استدلال‌های مطروحه این بوده است که دولت اجراکننده خوبی نیست و واحدهای دولتی قادر به اجرای اقتصادی و مناسب کار نیستند. دولت نیز با سکوت خود عملاً دو اصل را مطرح ساخته است:

اول گفته است که ما نمی‌خواهیم این واحدهای محرم ضرورتاً اقتصادی عمل کنند و این بحث مصلحت اجتماعی است. دوم گفته است چه دلیلی و محملی وجود دارد که بخش خصوصی همین اندازه نیرو بکار بگیرد و سرویس لازم را به دولت بدهد، مشکل نیافریند و تعادل قوا را بهم نزنند.

با استدلال‌های مذکور، تعادل مبتنی بر بی‌عملی به زیان مهندسین مشاور و پیمانکاران بخش خصوصی حاصل آمد و دولت توانست با تقویت توان انسانی و تجهیزاتی پیمانکاران و با تسامح نسبت به هزینه‌ها، کارهای خاص را به همان شرکت‌های دولتی واگذار کرده و بالاخره به سرانجام برساند.

می‌بینیم که طرح غلط مباحث، با سهولت چشمگیر نتایج نامطلوب را به بار می‌آورد. در هیچ جای جهان نمی‌توان دولت را از ایجاد شرکت‌های پیمانکاری و مشاوره‌ی خاص منع کرد و یا از دولت خواست که رقابت را بین فقط شرکت‌های بخش خصوصی جاری سازد. نگرش‌های بسیار موجهی نیز در پشت این عملکرد وجود دارد. تجارب و انتشارات اخیر یونیدو و سازمان ملل و بانک جهانی به دولت‌ها هشدار می‌دهد که در عرصه خصوصی‌سازی قدری ملاحظه‌کارتر عمل کنند.

البته قصه واقعی آن است که خصوصی سازی در بسیاری از کشورها فاقد اصالت بوده و عمدتاً جهت حرکت نوعی توزیع مجدد سرمایه و امکان به کارکنان دولتی سابق و با نوعی مراقبت و مشارکت دولت‌ها رخ داده است. به زبان ساده‌تر، دولت‌ها در خصوصی سازی تقلب کرده‌اند و این کار عمدتاً برای حل ظاهری فشار مؤسسات اعتباری بین‌المللی که وام‌دهنده و تأمین‌کننده اعتبار هستند، بوده است.

مهندسان مشاور و پیمانکاران، باید متوجه باشند که مشکل بنیانی در جایی دیگر است.

این کشور درآمد ملی مشخصی دارد که بخشی از آن صرف سرمایه‌گذاری می‌شود. نبود برنامه‌های مشخص در عرصه سرمایه‌گذاری، نفع‌طلبی‌های شخصی، نبود استاندارد و مقررات پایه باعث می‌شود که دارندگان سرمایه (اعم از بخش دولتی و خصوصی) بر پایه اقتصاد بخشی (یکی از معضلات بنیانی کشور)، تصمیمات سرمایه‌گذاری اتخاذ کنند و بدون هرگونه طراحی و مطالعه عمیق و ناشی از استراتژی ملی و بدون اجبار به اجرای کار توسط مؤسسات مسؤول و آگاه، واحدهای اقتصادی را فعال سازند و در مرحله بهره‌برداری نیز بدون هیچ ضابطه‌ای و کنترلی آن را مورد بهره‌برداری قرار دهند و هر محصولی را با هر کیفیت و هر میزان خطر بر محیط زیست و جان انسان‌ها به بازار عرضه کنند.

مهم عقب‌ماندگی کشور در عرصه سامان‌بخشی به اقتصاد است.

ج) خصوصی سازی و مؤسسات اعتباری

بخش خصوصی اقتصاد ایران، فاقد آگاهی، شناخت و اعتقاد به خود است و این پدیده نه ناشی از کج ذهنی بلکه محصول تجربه‌های تلخ گذشته می‌باشد. دامچاله‌های فراروی بخش خصوصی موجب شده که این بخش به مسائل از دید و منظر کوتاه مدت و برگشت سریع مال معتقد باشد. بخش تجارت اقتصاد ایران بخصوص ربا و دلالتی آخرین بخش از اقتصاد بخش خصوصی است که از بحران احتمالاً لطماتی جزئی می‌بیند. تولید و خدمات هم اولین بخش تعطیل‌پذیر تحت شرایط بحرانی هستند.

دولت انقلاب در برنامه‌های توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی اول و دوم خود تلاش کرد که فرهنگ، عزم ملی و پویاسازی اقتصاد کشور را جدی‌تر بگیرد و سیاست‌های لازم برای کم کردن حجم دولت بخصوص در عرصه‌های زیان‌ده و یا غیر مربوط (همان تلقی که دولت مثلاً وظیفه فروش کامیون را به عهده ندارد) را در برنامه گذاشت. وقتی پای ارزیابی سرمایه‌ها پیش می‌آید و ضمناً امکان بهره‌مند شدن یک شبه عده دیگری هم مطرح می‌گردد، بدیهی است اجرای برنامه استعداد انحراف از محور اصولی را در خود آزمون خواهد کرد. از طرفی این تلقی وجود دارد که در این کشور نباید شرایطی فراهم شود که پول حرف آخر را بزند.

آیا همین دو نگرش متضاد با برنامه نمی‌توانست که مانع تحقق خصوصی سازی شود.

شرکت‌های مضاربه‌ای، حواس خود را متوجه تجارت کردند و البته خیلی هم جای شگفتی نداشت. وقتی این شرکت‌ها پول مردم را با نرخ خوب می‌خریدند لاجرم باید دنبال فعالیتی می‌بودند که بتواند همراه با موفقیت باشد ولی نظام کنترل دولتی تعطیل نبود و روش عملکرد کنترل‌های دولتی نیز ضرورتاً پشتوانه حرکت دادن پول بخش خصوصی به سمت و سوی مناسب برای آینده‌سازی نمی‌توانست باشد. در نتیجه دو نیروی مخالف برنامه در آن زمان در قالب خاصی عمل کردند و از این بابت بخشی از سرمایه‌گذاران خصوصی شدیداً لطمه دیدند. یا چرا راه دور برویم بورس تهران را ببینید. هیچکس نیست که نداند این بورس عملکرد نرمال ندارد و این امر نه اینکه صرفاً ناشی از اهرم‌های اعمالی بانک دولتی باشد بلکه به بسیاری از جهات عدم بلوغ عملکرد مبتنی بر برنامه بخش خصوصی مبتنی است.

به هر تقدیر جوانه‌های تکامل بخش خصوصی ایران وقتی به شکوفه می‌نشیند که استراتژی اتکا به توده وسیع جایگزین استراتژی برگزیدگان باشد و این کار موفق نخواهد بود مگر آنکه امنیت سرمایه در برنامه تعریف کاملاً مشخص و تفسیرناپذیر پیدا کند.

د و هـ) رقابت، مسائل مالی

اقتصاد ایران مجموعه نامعادله‌های قریبی را تجربه می‌کند، هیچ چیزش شبیه جنبه دیگرش نیست. اساساً وقتی سخنی از رقابت می‌گوییم آیا به آن اعتقادی و باوری هم داریم. آیا این اقتصاد آنچنان بازاری و فعالیتی و نظمی دارد تا در آن امر رقابت مفهوم باشد.

بدیهی است که پاسخ منفی است. اقتصاد ایران، به رغم داشتن بخش‌های پیشرفته، در جمع عقب مانده و بدوی است و در چنین اقتصادهایی، شکل‌گیری اولیه مطرح می‌باشد و نه جهات بسیار پیشرفته و ویژه اقتصادهای صنعتی. در این کشور حتی سامان‌بخشی به امر رقابت اقتصادی نیز از دولت انتظار می‌رود و به همین جهت عامل رقابت یعنی قیمت (تحت نظر دولت) و کیفیت (تحت نظر سرمایه‌گذار) در هیچ نقطه‌ای به تعادل نمی‌رسد. یکی قیمت را تعیین می‌کند و دیگری کیفیت را و نام چنین پدیده‌ای مسابقه ریسمان‌کشی است.

بانک‌ها دولتی است و هر چند که شاید امروز اظهارنظر این امر که بانک‌های دولتی نتوانستند هدف مندرج در قانون اساسی را محقق کنند، به دور از حقیقت نباشد ولی باید دانست که شعار «هر جا جلوی ضرر را بگیر، استفاده است»، پیوسته صحیح نیست. بانک در ایران، صندوق دریافت و پرداخت است و عرصه‌های مداخله بانک‌ها، هماهنگ، سامان یافته، جهت‌دهنده و همراه با انضباط نیست.

با عنایت به اینکه آثار عدول از قانون ملی شدن بانک‌ها، نقض قانون می‌باشد، راه کارهای دیگری جستجو می‌شود که شاید آن راه کارها هم به علت ضرورت اعمال مقررات بانک مرکزی کاملاً موفق نباشد.

این را باید آشکارا بدانیم که شعار شفافیت، حکایت از وجود ابهام فراهم دارد و این امر ناشی از عدم امکان عمل متکی به شفافیت است.

مسائل مالیاتی، گمرکی، ارزیابی، اعتباری، وامی و غیره مورد به مورد روی اقتصاد بخش خصوصی عمل می‌کند و اگر مشاهده می‌شود که اقتصاد کشور به شکل ناسالم عمل می‌کند، دلیل آن را باید در شرایطی جستجو کرد که شفافیت به معنی بی‌عملی می‌باشد.

و (قانون کار

روابط کار در کشورهای مختلف به منظور دفاع از اهداف مشخصی است. مدت‌ها است که نظریه‌پردازان کشور ما در جناح‌های سندیکایی تلاش دارند که قانون کار را مورد حمله و یا دفاع قرار دهند. این امر که در مناطق آزاد تجاری جهان، قواعد موردی کار اعمال می‌شود و روابط استخدامی سیال و شناور است و یا اینکه نیروی کارگری برخی کشورها قدرتی کامل برای دفاع از حفظ و ارتقاء سطح اشتغال و سطح مزد دارند باعث شده که صاحبان سرمایه، نفع خود را در سهولت اخراج، عدم پرداخت هزینه‌های بیکاری و یا سبک کردن نحوه بازخرید سوابق و غیره ببینند.

برای کشوری چون ایران با ضریب بیکاری بسیار گسترده، نیروی آماده بکار (به عنوان ماده اولیه و نه نیروی آموزش دیده و آماده) هیچ افتخاری نیست که زمینه گسترش بیکاری را با حذف امتیازات کارگران به نفع صاحبان سرمایه حل کرد هر چند هیچکس با صراحت این مکنون قلبی را بیان نمی‌دارد ولی لب کلام همان است.

برای مهندسان مشاور و پیمانکاران که سازندگان بی‌ارج و بی‌اجر این کشور هم هستند هیچگاه مسأله این نیست که با حذف ضوابط و روابط بین کارکنانش و رهبران مؤسسات، نفعی را خواسته باشند. نفع مشاوران و پیمانکاران در حجم کار، کیفیت کار و بالاخره رونق پایدار توسعه کشور است. مشکل این است که به هر حال کشورهای توسعه یافته در شرایطی عمل می‌کنند که سیاست نیروی کار با قانون عرضه و تقاضا یا بازار تنظیم می‌شود ولی در کشور ما که ایمنی و پایداری کار وجود ندارد و مؤسسات بخش خصوصی هم فاقد توان مالی حفظ کارکنان خود هستند دچار تناقض اساسی شده‌اند. این مؤسسات چه کنند. وقتی رکود به سراغ مشاور و پیمانکار می‌آید، آنها تمامی تلاش خود را برای حفظ کارکنان مبذول می‌دارند و آخرین توان‌های مالی را برای ایستادگی در برابر بحران و حفظ کارکنان بر دوش می‌کشند ولی بالاخره استمرار رکود آنها را وادار به کوچک‌سازی واحدها و یا حتی تعطیلی واحدها می‌کند. تحت چنان شرایطی اساساً این مؤسسات فاقد توان مالی برای پاسخگویی به مشکل می‌شوند.

ماجرای از قرار فوق است، حل معضل از طریق شناخت حاصل می‌شود. اگر قانون کار و دولت اجراکننده آن معتقد است که قانون نوعاً عادلانه و پیشرفته است، ابزار اجرای آن را نیز باید قانوناً تعریف کند. این ابزار می‌تواند هزینه‌های اجرای قراردادها را افزایش دهد ولی به هر حال مسأله مشاوران و پیمانکاران نقص حقوق و سست کردن روابط با

کارکنان نبوده بلکه باید حل اصولی آن مطمع نظر باشد. این مسائل به شکل صندوق‌های اعتباری و پشتیبانی، انعطاف دستمزدها در شرایط بحرانی و ده‌ها راه‌حل دیگر در جهان اجرا می‌گردد.

خ) آموزش و قوانین و مقررات دیگر

دولت در مقام و موقعیت خود باید واقعیات را مطرح کند و به نحوی مسائل را با همکاری بخش خصوصی حل و فصل نماید که معضلات بزرگ جامعه یعنی بیکاران، زمینه‌سازی مفهوم بخشی به زندگی جوانان و زنان و مشکل رشد و توسعه اقتصادی کشور حل شود.

اهداف دولت بی‌تردید ناشی از شناخت می‌باشد. خلق زمینه‌های اشتغال، توسعه شهرها و روستاها، رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی، تماماً دارای برآیندهای هم سو و هم گرا نبوده و بلکه در مواردی احتمالاً در جهت‌های مختلف عمل می‌کند.

شنیده می‌شود که ایجاد هر شغل مستلزم سرمایه‌گذاری در حدود سی میلیون ریال است و این در شرایطی است که تکنولوژی‌های مدرن وارد کشور نشود و رشد کشور مهار شود.

این استدلال به نظر صحیح نمی‌رسد زیرا بسیاری از کشورها، پیوسته از فناوری مدرن‌تر استفاده می‌کنند ولی میزان بیکاری آنها بدین لحاظ افزایش پیدا نکرده است.

اصل مهم در این رابطه آن است که یک صنعت مدرن، برای کارگران بی‌سواد و کم‌سواد اشتغال پدید نمی‌آورد. هر قدر سطح فناوری پیشرفته‌تر و بالاتر باشد، نیروی کار تخصصی‌تر خود را می‌طلبد ولی نوع بیکاری در کشور ما، عمدتاً از این مشکل سرچشمه گرفته است که افراد بیکار فعلی، نیروی کار نیستند و باید تبدیل به نیروی کاری شوند. توضیحات فوق می‌تواند راه‌کارها را نشان دهد.